

غزل شماره ۳۴۳

پل سال بیش رفت که من لاف می زنم
کز چاکرانِ پیرمغانِ کمترین منم

هرگز به یمنِ عاطفتِ پیری فروش
ساغر شمی نشد ز می صافِ روشم

از جاهِ عشق و دولتِ زندانِ پاکباز
پیوسته صدرِ مصطبه با بود مسکنم

در شانِ من به دُرُ کَشی ظَنِّ بَدِ مَبَر

کاکوده کشت جامه، ولی پاکدامنم

شهبازِ دست پادشهم، این چه حالت است؟

کز یاد بُرده اند هوایِ شمیمم

حیف است بلبلی چو من اکنون در این قفس

با این لسانِ عذب، که خامش چو سوسنم

آب و هوایِ فارس عجب سِغله پرور است

کو همری؟ که نیمه از این خاک برکنم

حافظ به زیر خرقه قدح تا به کی کشی؟

در بزمِ خواجه پرده زکارت برافکنم

تو را نشه خجسته که در من نیند فضل

شد منتِ مواهب او طوق گردنم

تفسیر فال

عمر گرانبهای خود را صرف کرده‌ای، بی‌آنکه چیزی قابل توجه چه از لحاظ مادی و چه از لحاظ معنوی به دست آورده باشی. تنها در حال زندگی بوده‌ای و شاید در پی آرزوهایی گام برداشته‌ای بدون آنکه تلاشی جدی برای رسیدن به آنها انجام دهی. این باور که تو انسان بدشانسی هستی، در واقع نادرست است؛ زیرا خودت فرصت‌هایی را که می‌توانستند به پیشرفت و موفقیت تو بیانجامند، نادیده گرفته‌ای یا از دست داده‌ای. اما هنوز هم وقت

برای تغییر وجود دارد. می‌توانی با افتخار طوق بندگی خداوند را به گردن بیندازی و با کلمات «یا علی» آغازگر مسیری جدید شوی که پر از امید و تلاش باشد. فرصتی دوباره برای ساختن آینده‌ای روشن‌تر و پربارتر در اختیار قرار دارد؛ تنها کافی است عزم خود را جزم کنی و قدم در این مسیر بگذاری.

به کوشش : [پارسی دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو](#) و [سلام دنیا](#)